



همسایگی؛ نظریه‌ای برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

سیدجواد طاهایی* / سیدرضا موسوی نیا**

(۱۶۵-۱۹۲)

چکیده

در جهانی که امنیت ابعاد ظریفی پیدا کرده است ابهام در مفهوم همسایگی توجهات آکادمیک فزون تری را می‌طلبد. شاید، از این روست که در ادبیات جهانی و حتی ایران پس از انقلاب اسلامی، مفهوم و نظریه همسایگی به نحو فاحشی مسکوت مانده است. در نتیجه، پرسش برانگیزاننده‌ای پیش روی ماست که چگونه تجربه سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دهه‌های اخیر حاوی رهیافت و مفهوم جدیدی در عرصه همسایگی است؟ (سؤال) تاریخ فرهنگ ایرانی - اسلامی مؤید این موضوع است که میزان امنیت من، مستقل از میزان امنیت همسایه من نیست؛ هر میزان افزایش امنیت همسایه من، به طور فزاینده‌ای، به همان اندازه افزایش امنیت من را فراهم می‌آورد. (فرضیه) در واقع، منظور این نوشتار، ارائه مدخلی مفهومی برای آغاز یک سیاست خارجی مابعد تجربه خاص شرایط جدید ایران و مبتنی بر افکار و ارزش‌های دینی - اخلاقی است. (هدف) تبیین مفهوم همسایگی در دانش امروزین روابط بین الملل با هدف رویکرد به نظریه ایرانی - اسلامی و تشریح ابعاد مختلف آن، با تأکید بر ماهیت اعطاگری،

*. پژوهشگر ارشد مرکز تحقیقات استراتژیک - taahae@csr.ir

** . پژوهشگر و مدرس دانشگاه - Seyedreza_mousavi54@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۰/۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۲۳

راهی در دستیابی به سؤال مقاله است. (روش) پذیرش همسایگی به عنوان آغاز سیاست خارجی دولت‌ها و نیز مواجهه رهیافت اخلاقی به آن در جمهوری اسلامی در برابر دانش موجود روابط بین‌الملل از جمله نتایج نوشته حاضر است. (یافته)

واژگان کلیدی:

همسایگی، منطقه‌گرایی، تمدن ایرانی، انقلاب اسلامی، سیاست خارجی

مقدمه

پیش از پاسخ به سؤال فوق، لازم است تا فهمی از مفهوم همسایه و همسایگی ارائه کنیم. همسایگی در زبان انگلیسی به سهولت به منطقه می‌گراید و (Neighborhood) را تشکیل می‌دهد که در دایره‌المعارف کمبریج، منطقه‌ای از شهر است که تعدادی از خانه‌ها را دربر می‌گیرد. در همین دایره‌المعارف، همسایه کسی است که خیلی نزدیک به من زندگی می‌کند. همسایه^۱ واقعیتی متصل یا چسبیده به فرد است. به این ترتیب، همسایه واقعیتی جغرافیایی است اما معمولاً در ذهن ما تصور جغرافیایی همسایه، به سادگی و به سرعت، به همسایگی^۲ همچون یک اصل می‌گراید. این در حالی است که همسایگی نه واقعیتی جغرافیایی بلکه واقعیتی هنجاری یا اخلاقی است. در واقعیت نیز همسایه بودن ناگزیر به همسایگی می‌انجامد. بنابراین، همسایه واقعیتی جغرافیایی و همسایگی بیشتر ابعادی عرفی - اخلاقی دارد و اهمیت بحث همسایگی از همینجا و از همین تفکیک آغاز می‌شود. این اهمیت هنگامی که از فرد به گروه انتقال می‌یابد، ابعادی مضاعف و بسیار گسترده‌تر می‌یابد. در سطح تاریخی، روابط میان همسایگان قدیمی‌ترین متغیر در روابط بین‌الملل است. (Jackson, 2006: 217)

آغاز سیاست خارجی یک دولت نگاه او به همسایه خود است. همسایه نه فقط آغاز سیاست خارجی یک دولت است بلکه، همزمان با آن، آغاز یک سیاست خارجی

1. Neighbor

2. Neighboring

امپریالیستی و نیز آغاز سیاست‌های تدافعی یا امنیتی یک دولت هم می‌باشد. افزون بر این، همسایگی مرحله‌ای ماقبل منطقه‌گرایی^۱ و شرط عقلی لازم برای تحقق آن است، چه اینکه روشن است که بدون تفاهمات دوجانبه قبلی - آنها از نوع نهادینه شده میان همسایگان - پروژه‌های منطقه‌گرایی سرانجامی نخواهند داشت. همسایگی عنصر سازنده منطقه است. منطقه‌گرایی، که ادبیات گسترده‌ای نیز در دانش روابط بین‌الملل دارد، خود، در عمل، بر بنیاد روابط همسایگی قرار دارد. مثال بارز آن اتحادیه اروپایی (EU) است. این اتحادیه که در سطح وسیع نمونه‌ای از نظریه منطقه‌گرایی تلقی می‌شود، خود حاصل تکامل اتحادیه زغال سنگ و فولاد (۱۹۵۱) بین دو کشور همسایه فرانسه و آلمان است؛ این دو کشور همسایه به دلیل سابقه طولانی مجاورت، علاوه بر احساس‌های گاه و بیگاه خصومت، نیازهای یکدیگر را نیز درک می‌کردند و، از این رو، برای جلوگیری از تکرار جنگ و وابسته‌سازی منابع سوختشان به یکدیگر، که می‌توانست مانع جنگ مجدد آنان شود، به ایده این اتحادیه روی آوردند و، به این ترتیب، ایده‌ای ناشی از مناسبات همسایگی به ایده‌ای منطقه‌گرایانه تبدیل شد و این احتمالاً یک قانون در روابط میان دولت‌هاست. (Chuny, 2010: 143)

نظریه همسایگی و دانش کنونی روابط بین‌الملل

با وجود آنکه همسایه، عنصر سازنده منطقه^۲ در علم و صحنه روابط بین‌الملل است، در عین حال، تفاوت اساسی با آن دارد: همسایگی حاوی تأکید بر اهمیت همسایه به عنوان یک فرد یا یک گروه واحد و مستقل است. همسایه، به عنوان واقعیتی جایگزین ناشدنی، در همان فردیت و یگانگی‌اش برای ما مطرح می‌شود، اما منطقه حاوی تصویری از کلیت است؛ منطقه همواره تصویری کلی است. یک دولت نمی‌تواند با منطقه روابط سیاسی و غیره برقرار کند بلکه با همسایگان یا دولت‌های حاضر در یک منطقه می‌تواند به ایجاد

1.Regionalism

2.Region

رابطه بپردازد. انتقال روابط سازنده از یک دولت همسایه به چند دولت همسایه [که به آن همکاری‌های منطقه‌ای می‌گویند] کاری صعب و دشوار است و معمولاً مستلزم هدایت به دست یک قدرت جهانی یا قدرت منطقه‌ای است. این دولت قدرتمند نیز به دلیل قدرت جهانی یا منطقه‌ای که داراست احراز هژمونی منطقه‌ای یا جهانی را از طریق منطقه‌گرایی تعقیب می‌کند. (Mearsheime, 2001: 129)

با این حال، اهمیت همسایه در سیاست خارجی هیچ‌گاه نمی‌تواند و عقلایی نیست که تحت الشعاع اهمیت منطقه - که اهمیتی بیشتر تحلیلی است - قرار گیرد. پرسش این است که در دانش روابط بین‌الملل و در ادبیات این رشته کدام معنا مورد توجه بیشتری قرار گرفته است؟ پاسخ آن است که، در قیاس با منطقه‌گرایی، همسایگان به میزانی کمتر و همسایگی به میزانی بسیار کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند (Lin, 2010: 5). واقعیت آن است که در ادبیات و آثار تحقیقی روابط بین‌الملل توجه به همسایگی و اصطلاحات مشتق آن به نحو بسیار فاحشی مسکوت است. در فهرست‌ها، نمایه‌ها و عناوین اصلی و فرعی این آثار، توجه اندکی به همسایگی و اشتقاقیات آن صورت گرفته است. این غفلت نظری در حالی است که به طور عملی، دیپلمات‌ها و سیاستمداران همه کشورها در عرصه عمل بسیار بیشتر از مسائل جهانی به مسائل نزدیک‌تر و ملموس‌تر پیرامون خود توجه می‌کنند و برای آن موارد تخصیص اعتبار می‌دهند و نیروهای شان را بسیج می‌کنند و فوریت قایل می‌شوند. حتی در دانش روابط بین‌الملل، مفاهیم نظری کلان اغلب از دغدغه‌های عملی خرد (کوچک) آغاز می‌شوند اما غفلت از پرداختن به همسایگی در این دانش مشهود است.

گرایش غالب در دانش قرن بیستمی روابط بین‌الملل (IR) (که عمدتاً صورت‌بندی علمی قدرت جهانی آمریکا در قرن بیستم است) نگرش از موضع نظم‌های جهانی یا روندهای جهانی کلان به سوی واحدهای ملی است، واحدهایی که در دیدگاه روابط بین‌الملل خرد نام می‌گیرد. طبیعی است که توجه مستقل به مناسبات میان واحدهایی که در ذهنیت دانشوران این رشته خرد و حتی گاه در معرض زوال فرض می‌شوند چندان

رغبتهی در دانشوران این رشته بر نمی‌انگیزد. در واقع، سخن اصلی آن است که تأکید بر عمومیت‌ها و روندهای جهانی در دانش کنونی روابط بین‌الملل فقط می‌تواند به بهای تقلیل نقش همسایگی و خردنگاشتن نقش متغیرهای موجود در مناسبات واحدهای سیاسی همسایه با هم به دست آید و این رمزپرداختن اندک به عامل همسایگی در آثار روابط بین‌المللی است. به علاوه، در علم موجود روابط بین‌الملل، همسایگی خوب در سکون تعریف می‌شود؛ فرض بر این است که روابط همسایگی هر چه بی‌هیاهوتر بهتر و هر چه بی‌مسئله‌تر فایده‌مندتر، اما در این حال، از این واقعیت غفلت می‌شود که همسایگی ساکن یا همسایگی ای که در آن گونه‌ای ثبات مکانیکی مطلوب فرض شود می‌تواند در معرض آشوب و بی‌ثباتی باشد، زیرا با وجود ثبات ظاهری در روابط، هر زمان متغیرهای تغییرزایی می‌توانند موجب تغییر در تلقی‌ها و منفی‌سازی برداشت‌ها شوند. از این رو، همسایگی باید کانون تحول و جوشش باشد، نه ثبات و رخوت (Feeffer, 2006:84)

فرض مطلوبیت سکوت و آرامش در روابط همسایگی با محو و فقدان بحث همسایگی قرین است. فقدان توجه به بحث همسایگی و بی‌توجهی به تأثیرات عملی تعیین‌کننده آن ظاهراً واقعیتی فزاینده و گسترش‌یابنده در روابط بین‌الملل است. در واقع، هر میزان توجه به ارزش هر نوع نظریه جهانی و کلان‌نگر به معنای کاهش امکان توجه به نظریه همسایگی است. به عکس، هر میزان تأکید بر عوامل همسایگی به معنای کاهش اهمیت مفهوم پردازی‌های کلی و عمومی مانند نظام بین‌الملل، سیاست جهانی، اقتصاد جهانی و جامعه بین‌الملل در دیسپلین روابط بین‌الملل است. در تصورات و نظریه‌های علم کنونی روابط بین‌الملل، کشورهای همسایه یا دولت‌های یک منطقه فقط تا این حد ارزش دارند که موضوع دگرگونی و تجربه‌کننده آن باشند. در واقع، آنها اغلب به عنوان موضوع دگرگونی اهمیت دارند تا آنکه اهمیت فی‌نفسه داشته باشند. به عبارت دیگر، همسایه همواره در برابر هم‌مون جهانی یا هم‌مون بومی منطقه منفعل و تحت تأثیر آنها فرض می‌شود. ولی از نظر دالتون لین، حتی همین میزان نقش برای همسایگان نیز

در ادبیات روابط بین الملل کم‌شمار است. (Lin, 2010:6) روشن است که بدین ترتیب، مبحث همسایگی می‌تواند به آستانه انتقاداتی بنیادین از گرایش‌های مسلط در دانش روابط بین الملل راه ببرد. وقتی منطقه در حالت فی‌نفسه در دانش روابط بین الملل ارزش نظری و مفهومی چندانی نداشته باشد و، به طور مستقل، موضوع دانش و درک قرار نگیرد و به عنوان مناسبات میان ابرقدرت‌ها و روندهای جهانی تحلیل شود، به طریق اولی، درباره اهمیت همسایگی به عنوان عنصر سازنده منطقه نیز همین حکم، یعنی بی‌توجهی به استقلال مفهومی همسایگی، صادق است.

مرزها و همسایگان مفاهیمی اند که انعکاس بی‌واسطه و مستقیم واقعیت‌های عینی هستند. این واقعیت‌های عینی اصولاً برای یک دانشور بین‌المللی مفاهیمی مانع و مزاحم‌اند، زیرا به سهولت دستمایه استعاره‌پردازی و تجریدگرایی قرار نمی‌گیرند و حتی موقعی که چنین می‌شوند واقعیت و عینیت آنها دست نخورده باقی می‌ماند و هر زمان ممکن است دانشجوی سیاست خارجی را به واقعیت‌عریان خود فراخوانند و استعاره‌های بارشده بر خود را به شدت به چالش کشند. این در حالی است که وجه اصلی علمی بودن این رشته، در کنار دقایق روشی، فراروی‌های ذهنی و تجریدها از واقعیات و تحولات است. می‌توان به عنوان یک داوری کلی گفت در ادبیات روابط بین الملل مفاهیم مستقلاً منطقه‌ای، بیشتر از آنکه درک شوند، برای حذف یا ترقیق‌شان کوشش می‌شود؛ جسورانه آنکه آنها ابزار تفکر و تحقیق نیستند، موضوعاتی برای تقلیل‌گرایی هستند (Smith, 2002:54). فراتر از این، حتی، همسایگی مفهومی است که روابط بین الملل با نفی آن موجودیت و هویت می‌یابد. این از آن روست که مجدداً مرزها و واقعیت‌های برخاسته از همسایگی مفاهیمی به شدت عینی و واقعی و همچنین تعیین‌کننده‌اند. آنها برای هر دولتی ناگزیرکننده و ایجاب‌گر هستند و وجه استعاری اندکی دارند؛ آنها هر چه بیشتر چنین باشند ذهن تحلیل‌گر یک صاحب‌نظر رشته روابط بین الملل را محدودتر می‌کنند و از این رو به سهولت ممکن است یک ذهن دانشگاهی یا

یک ذهنیت نظریه پرداز بر خوردی کراحت آمیز با مقوله همسایگی داشته باشد. دیسیپلین روابط بین الملل حاصل گونه‌ای گذار ذهنی و انتزاعی از واقعیت‌های سیاست خارجی دولت‌ها به سوی یک ترکیب ذهنی از روابط میان ملت‌ها است که ریمون آرون^۱ آن را به طور کلی نظریه روابط بین الملل نامیده بود (Anderson, 1997: 150). اما نظریه روابط بین الملل حاصل بی توجهی به حرمت داده‌های جزئی است که طی آن حقایق واقعی سیاست خارجی به قربانی حقایق منطقی نظریه روابط بین الملل می‌روند. در نقد این گرایش اساسی می‌توان سخنی از فردریک هامان^۲ در نقد شیوه اندیشیدن کانت را به عنوان مثال بیان کرد: «او هوشمند ولی نابیناست؛ چشم‌هایش را محکم روی واقعیت بسته است تا ساختار درونی و خیالی خود را واضح تر تجسم کند.» (Feeffer, 2006:29)

از دانش کنونی روابط بین الملل به سوی نظریه ایرانی - اسلامی همسایگی

ریمون آرون در ابتدای سخنرانی دانشگاهی خود تحت عنوان ۱۸ درس درباره جوامع صنعتی - که سپس تحت همین عنوان به چاپ رسید - به شاگردانش گفته بود مایلم در این درس‌ها دو فضیلت معنوی را به شما بیاموزم: احترام امور و احترام دیگران (آرون، ۲۵:۱۳۵۵) از این رو، بر بحث «احترام امور» یا حرمت داده‌های واقعی می‌توان کمی درنگ کرد؛ روشن است که تفکر انتزاعی و تجرید در علم، از جمله علم سیاست، اقدامی ناگزیر و ضروری است، اما همواره نیل به این تفکر انتزاعی نیاز مبرم به بینش‌های جزئی و محدود ولی عالمانه‌ای دارد که معمولاً در اختیار کارشناسان باتجربه و مشغول به امور خاص است. برخلاف تصور رایج، این دسته از افراد یعنی کارشناسان، مجریان و افرادی از این دست فقط اطلاعات جزئی و اجرایی ندارند؛ آنها بینش‌های جزئی و اجرایی و، به قول آیزایا برلین^۳، حس واقعیت نیز دارند. این نوع از دانایی دانش‌هایی منضبط و

1. Raymond Aron

2. Frederick Haman

3. Isaiah Berlin

طبقه‌بندی شده نیستند و از کلیت عقلی و جذابیت نظری بی‌بهره‌اند اما به جای آن، در گستره بی‌پایان تفاوت‌ها، پیچش بی‌انتهای مسائل و تنوع پایان‌ناپذیر مسیرهای عملی و جزئی به صاحبان خود می‌گویند که چگونه باید با فراست عمل کرد تا به نتایج بهینه و قابل قبول رسید.

کارشناسان نمایندگان عقل سلیم هستند. آنان در مقابل اصحاب نظریه‌ها قرار دارند. دانشی که اصحاب نظریه‌های مدرن علوم اجتماعی برای تفسیر واقعیت‌های اجتماعی بدان مستظهرند بسیار متفاوت از دانش عملی است و اما این دانش عملی است که جهان و شیوه‌های موجود زندگی بشری را ساخته است. این دانش همانا مهارت است که مقوله‌ای است تماماً انسانی، یعنی مرتبط با ذوقیات، توانایی‌ها و راهیابی‌های فردی انسانی، و برخلاف دانش نظری، ادعای هیچ‌گونه بصیرت جهانی یا جامعیت‌ورزی‌های ذهنی ندارد؛ ظرافت‌هایی برای شکل دادن به امور و جهت دادن به اعیان است که در درون یک فرد شکل می‌گیرند و با مرگ او پایان می‌پذیرند. دانش‌های عملی البته کنار هم جمع می‌آیند و مؤثرتر می‌شوند اما هیچ‌گاه هویت جمعی واحدی نمی‌یابند. واقعیت‌هایی که در عالم واقع شکل می‌گیرند عبارت‌اند از مهارت‌ها و دانش‌های اجرایی فردی. (Oakeshott, 1933) این یعنی آنکه دانشی که در کار ساختن جهان وجود دارد به فرد مشروط است و فاقد خصلت عمومیت‌پذیری است و جز این نمی‌تواند باشد. دانشی غیر از این یعنی دانشی با گستره کمابیش ابدی و جهانی فقط با شیوه‌هایی غیر این - جهانی یا آسمانی - ممکن است.

آنچه گفته شد چه ربطی به بحث همسایگی دارد؟ همسایگی بر ارزشمند دانستن کثرت و ضرورت اتکای بر آن متکی است. صورت سیاست خارجی این عبارت آن می‌شود که همسایگی مفهومی متعلق به واقعیت و عمل سیاست خارجی‌هاست، نه ایده و نظریات روابط بین‌المللی؛ همسایگی یک ابتکار اخلاقی است نه یک سیاست

۱. از این پس کتاب‌هایی که شماره صفحه ندارد تنها برای مطالعه بیشتر در موضوع مورد اشاره، خواهد بود.

دکترینی؛ نیازی به دکترین‌های امنیت ملی و استراتژی‌های بزرگ عقلانی برای سیاست خارجی ندارد (Bary, 2005:52). همسایگی حتی آموزه‌ای دینی است. حسب تعریف سایت آنسرز کام،^۱ نظریه همسایگی یا دست‌کم نظریه آمریکایی همسایگی در اساس آموزه‌ای دینی است. این اصل دینی در بیان روزولت^۲ استوار است که هر آن کس که به خود حرمت گذارد به دیگران نیز حرمت می‌گذارد. به هر حال، با وجود آنکه نظریه همسایگی آغازگاهی اخلاقی و انسانی دارد، نه عقلی و طبیعی، آغاز عینیت‌یابی سیاست خارجی یک دولت را در خود نهفته دارد؛ در واقع، همسایه آغاز سیاست خارجی یک دولت است؛ موافق سخنی از ماکس وبر^۳ که خطاب به دانشجویانش می‌گفت: به هر جا که بخواهید بروید باید از آنجا که هستید آغاز کنید! و مجدداً همسایه (و نه جهان یا هر امر جهانی دیگر) آغاز سیاست خارجی دولت است.

به طور کلی تر، می‌توان گفت، چه برای یک فرد و چه برای گروه‌های اجتماعی وسیع تر انسانی، همه چیز یعنی هر حرکت و ابتکاری و هر طرح و برنامه‌ای و هر ذهنیت ملموس و احساس نزدیکی از همسایه آغاز می‌شود. در واقع، همسایه آغاز ضروری و ناگزیر نگاه به بیرون است.

همسایه، به این ترتیب، متغیر اول و اساسی در «واقعیت» سیاست خارجی است. با وجود این، در سیاست خارجی، «واقعیت» همسایه در برابر «اصل» همسایگی متغیری کم‌اهمیت است. به بیانی دیگر، همسایه در وهله اول، که وهله کم‌ارزش آن است، عبارت از یک وضعیت فیزیکی یا طبیعی است که از کنار هم قرار داشتن افراد یا گروه‌ها یا اقوام حکایت می‌کند، اما تمام ارزش همسایه به همسایگی آن است که از حد طبیعی فراتر رود و زایشگری بیابد. در واقع، همسایه بودن واقعیتی تمام‌شده نیست، بلکه در حکم آغاز شکل گرفتن واقعیت‌های متکامل تر انسانی است. در سیاست خارجی یک

1. Ansrese Caum

2. Roosevelt

3. Max Weber

دولت، همسایگی مرحله‌ای متکامل تر از همسایه بودن است. همسایگی یعنی آنکه ساز و کارهای عینی و جهانی پایان یافته و حالا امکان یا پتانسیل روابط انسانی تر و خلاقانه‌تر پدیدار شده است. همسایگی پایان جغرافیا و آغاز فرهنگ است.

نظریه همسایگی؛ نظریه‌ای برای کشور ایران با تأکید بر فرهنگ اعطاگری

نظریه همسایگی نظریه‌ای نیست که به یک نظریه عمومی و علمی بدل شود. در واقع، کشورهایی اندک دارای مشخصه‌هایی هستند که بتوانند مستعد شرایط نظریه همسایگی شمرده گردند. این نظریه مختص کشورهای است با مرجعیت فرهنگی بالا در منطقه، ظرفیت‌های بالای فکری - انسانی در جامعه خود، تاریخ ممتد اثرگذاری‌ها و هدایت‌گری‌ها بر جوامع پیرامون خود، و جذابیت‌های فرهنگی - تمدنی برتر (Bary, 2005: 54)

شاید کشورهای هم‌چون ایران، چین، هند و مصر از این گروه باشند، اما کشورهای چینی و ترکیه (به دلیل فقدان وحدت قومی و تاریخی) و عراق (به دلیل تاریخ طولانی خشونت و میلیتاریزم) از این گروه خارج‌اند. ولی کشورهای که دارای مرجعیت فرهنگی هستند چگونه می‌توانند از نظریه همسایگی در سیاست خارجی خود بهره‌گیرند؟

برای یک دولت بالقوه قدرتمند منطقه‌ای، دشوارترین شرط برای نیل به یک همسایگی موفق آن است که «همه کشورهای منطقه غیرمستقیم و به گونه‌هایی به برتری و سیادت آن کشور اذعان کنند؛ اما این اذعان به پذیرش رهبری، با ترسانیدن یا تحقیر دولت‌های منطقه و آشکار ساختن میل به برتری بر آنها محقق نمی‌شود. در صورتی که یک هژمون بالقوه بومی برتری خود را آشکارا اظهار کند، می‌تواند همه روابط بالقوه تجاری و سیاسی با همسایگان را برهم زند، زیرا در این حالت، کشورهای کوچک صادرات اقتصادی از کشور هژمون بومی را تجاوز می‌انگارند و سرمایه‌گذاری آن در جامعه خود را هجوم اقتصادی به حساب می‌آورند... به نحوی طنزآمیز، شرط

قدرت منطقه‌ای بودن عمل نکردن همچون قدرت منطقه‌ای است. قدرت منطقه‌ای باید به گونه‌ای عمل کند که هم موقعیت اثرگذاری اش در سطح منطقه‌ای حفظ شود و هم مانع از واکنش‌های خارجی به اثرگذاری اش شود. حفظ این توازن چالش اساسی برای یک دولت منطقه‌ای است که می‌خواهد رهبری منطقه‌ای را به پیش ببرد. اما مسئله فقط چالش خارجی نیست. سیاست همسایگی مستلزم امکانات مالی و مادی دولت هم است. به علاوه، ظرفیت‌های فکری و فرهنگی برای حمایت و استمرار نقش مدیریتی هژمون بومی در طول یک دوره زمانی نسبتاً طولانی هم ضروری است و این در حالی است که ملت‌های اندکی به میزان طولانی چنین اراده و منابعی را داشته‌اند. این به معنای اعتماد به نفس این کشورها در حقانیت‌شان برای نقش مرجعیت منطقه‌ای و حتی مداخله مثبت در امور همسایگان‌شان نیز هست. دولت‌هایی که عادت به مداخله مثبت در امور خارجی همسایگان‌شان به منظور بهبود و ارتقای مادی آنها را دارند باید دارای اعتماد به نفس بالا و دارای فضیلت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی باشند. (Jackson, 2006:92) با وجود همه اینها، چگونگی اثرگذاری یک قدرت بومی هژمون در سطح منطقه بسیار مهم است. برخی از تجارب تاریخی به ما می‌گوید که قدرت منطقه‌ای اگر اعمال شود، در مسیر نابودی قرار می‌گیرد:

شوروی تا زمان زوال پروژه سیاسی گلاست^۱ اعمال قدرت کرد و براروپای شرقی به طور کامل از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۸۹ مسلط شد، ولی این سلطه فرجام نیکی نداشت. البته، دیگر کشورهای قدرتمند در مناطق خود هیچ‌گاه حتی به مرحله آزمون این اصل هم نرسیده‌اند؛ هند اگرچه بزرگ‌ترین کشور در جنوب آسیاست، صرف نظر از گذشته آن، در حال حاضر، فاقد ابزارهای بین‌الملل و اراده داخلی برای اعمال هژمونی منطقه‌ای است. برزیل نیز، به همین نحو، ظرفیت هژمونیک برای آمریکای جنوبی را دارد، اما این قدرت بومی زیاده به امور داخلی خود مشغول است

1. Glasnost

و نمی‌تواند امکانات منطقه‌ای‌اش را محقق کند. نیجریه هر از چندگاهی الهامات جسورانه خود را برای آنکه یک بازیگر قدرتمند بین‌المللی در جنوب صحرای بزرگ آفریقا باشد نشان داده است و این به واسطه گستره این کشور، جمعیت، منابع طبیعی و قدرت نظامی‌اش بوده است ولی مشکل نیجریه آن است که بازیگران خارجی اندکی و رقبای آفریقایی اندکی این کشور را یک قدرت منطقه‌ای می‌انگارند. با این حال، فعالیت‌های حفظ صلح این دولت در غرب آفریقا علایم مهمی از امکان ایفای نقش بزرگ‌تری، بعد از دموکراتیزاسیون این کشور، نشان می‌دهد. (Jackson, 2006:98)

نظریه همسایگی، به عنوان محتوای سیاست خارجی یک دولت، جاری شدن قدرت و ظرفیت‌های فکری و فرهنگی اجتماع آن دولت در بیرون از حوزه آن است. فقط یک دولت پرفریت از نظر تاریخ و فرهنگ می‌تواند معتقد به نظریه همسایگی و عامل به آن باشد. (Lin, 2010:58) اما این نظریه در مورد ایران، ابعاد کیفی تری می‌یابد: خوشامدگویی، ستایشگری و آمادگی برای شناسایی ارزش‌های یک همسایه اصل مقدم در اتخاذ یک سیاست همسایگی مؤثر و پیش‌رونده است و فرهنگ ایرانی، آن‌گونه که تاریخ ادبیات و عرفان آن گواه است، یک هویت جمعی بسیار ستایشگر و شناسایی‌گر ارزش‌های دیگران است و این کارکردی فرهنگی است تا سیاسی. در واقع، گسترش روابط همسایگی و بهره‌مندی از مزایای آن مستلزم اقبال به روش‌های ابتدائاً غیرسیاسی است. توجه به همسایه یعنی درک عمقی زبان آنان، حس احساسات آنان و گسترش روابط غیررسمی با آنان. منظور از آنان آحاد معمولی آن جامعه و مسئولان کوچک و بزرگ آن کشور همسایه است.

در نظریه همسایگی عوامل غیردولتی بازیگر و کارگزارند. این در حالی است که در تفاهمات دیپلماتیک که از سوی دولت ملی صورت می‌گیرد نخبگان فرهنگی و رهبران و گرایش‌های جزء موضوع تفاهم واقع می‌شوند. (Zenonas, 2004:4) همسایگی یا همسایگی خوب-این دو یک معنا دارند-محتاج روابط داوطلبانه، خودجوش، صمیمانه و

غیررسمی است. همسایگی خوب از رسمیت و بده-بستان‌های حسابگرانه فراتر می‌رود و ابعادی در حوزه روحیه و اخلاق می‌یابد. در این حال، محتوای همسایگی می‌تواند از برابری به برادری ارتقا یابد، چیزی که منظور نظر حضرت امام^ع در مشی سیاست خارجی‌شان در برابر همسایگان مسلمان بود. آن چیزی که ارتقای اندیشه سیاست خارجی ایران از برابری به برادری (اخوت) را توجیه می‌کند نه فایده بلکه ضرورت نهادینه شدن آرامش و تفاهم در پیرامون نزدیک یا مناطق پیرامونی ایران است. سیاست‌های اخوت مرزها را زایل نمی‌کند اما کم‌رنگ می‌کند؛ سیاست‌های تعامل و همکاری به جای هدف به امری موجود و عادی بدل می‌شوند و حساسیت‌ها و استعدادهای تنش به حداقل کاهش می‌یابند. این ارزش‌های به ظاهر غیردسترس در پرتو نتایج تصمیمات امام خمینی^ع در سیاست خارجی ایران و در گفتارها و اولویت‌های ایشان زمانی ابعاد کاملاً ملموس و قابل درکی یافته بود و امام^ع بی‌تردید فرزند فرهنگ و تاریخ ایران یا ثمره آن بود و عاملی بیرون از جهان ایرانی نبوده است. در واقع، شرط گسترش فرهنگی و تأثیرگذاری ایران حس برادری طلبی (نه برابری خواهی) و تمایل قلبی (نه حسابگرانه) به نزدیکی و رزی است. در نظر آوریم که هر چه فضای پیرامون ایران آرام‌تر و باثبات‌تر باشد ظرفیت‌های نرم جهان ایرانی یا فرهنگ ایران گسترش فزون‌تر می‌گیرد و تعیین‌کننده‌تر و مؤثرتر با فرهنگ و اجتماعات اطراف به دیالوگ^۱ می‌پردازد. هدف بزرگ سیاست خارجی ایران، در یک کلام، می‌تواند تسهیل شرایط برای گسترش ظرفیت‌های فرهنگ فرارونده ایرانی-اسلامی در سطح منطقه باشد. این کار مستلزم گسترش اعتماد و اعتمادسازی متقابل است. در واقع، پیش شرط اعتمادسازی اعتماد ورزیدن است؛ باید اعتماد ورزیده شود تا اعتماد به دست آید.

اعتماد ورزیدن ریسک ضروری در نظریه و سیاست‌های همسایگی است. ریسک یا شجاعت اعتماد ورزیدن یعنی اینکه دولتی، با وجود قدرتمندی و ظرفیت‌های برتر،

1. Dialogue

ابتکارِ طرح‌های همکاری و همگرایی را، اگر لازم آید، به دیگر دولت‌های منطقه بسپارد و پیروی از آن ابتکارات را پیشه خود سازد. این کار، یعنی فضیلت متابعت، گونه‌ای گذار از حال برای به دست آوردن آینده است. (Wang, 2009: 12). برای دولت ایرانی، فضای آرامش و همزیستی هر چه بیشتر باشد مفیدتر است و این اهمیت درجه‌دومی دارد که ابتکار همکاری‌ها در دست کدام دولت باشد. گسترش محتواهای تاریخی جامعه ایران و، در واقع، گسترش فرهنگ و جهان ایرانی-اسلامی به یک پیرامون با محیط امن و باثبات نیاز دارد، یعنی جوامع همسایه‌ای که در آن نه حتی مداخلات دولت‌های قدرتمند خارج از منطقه بلکه حتی مداخلات خود دولت‌های آن منطقه در جوامع خود به حداقل رسیده باشد. آرامش و حس خرسندی در پیرامون نیاز ذاتی جامعه فرهنگ ایران است و، به نحو جالبی، هر میزان ایران قوی‌تر و با نفوذتر باشد نیاز این کشور به کسب رضایت و اقتناع همسایگان خود بیشتر است. (Chuny, 2012: 145) بزرگ‌ترین نیاز یا هدف دیپلماسی ایران، طبق نظریه همسایگی، آرامش و تعاملی در سطح منطقه است که از رضایت و خرسندی جوامع و دولت‌های کوچک‌تر منطقه برخاسته باشد. در نظریه همسایگی دولت‌های کوچک تأثیرات بزرگ دارند.

بر خلاف نظریه‌های روابط بین‌المللی که برای یک دانشجوی ایرانی یا دیدگاه بومی نظریاتی ماقبل تجربه و ذهنیت ورزانه هستند، نظریه همسایگی، ابتدائاً و اساساً، نظریه‌ای متکی بر تجربیات ایرانی در طول تاریخ و خاصه صورت‌بندی مفهومی گفتار امام^ع در باب سیاست خارجی جمهوری اسلامی است. نظریه ایرانی-اسلامی همسایگی می‌گوید: جریان و شریان ظرفیت‌های فرهنگ ایرانی و استقرار آن در تنوعی از دیالوگ‌های مؤثر بین ملت‌های همجوار، ما را بس! نظریه ایرانی-اسلامی همسایگی نه در پی طراحی و ساختن بلکه، در پی احیای حقایق و ارزش‌های تاریخ ایران است.

این نظریه یک حقیقت جاری ولی تضعیف‌شده دارد: تکامل جامعه و فرهنگ ایرانی تاکنون، نه در مرزگذاری‌ها بین خود و دیگری، خود-اندیشی صرف و حفظ و تمایز خویشتن از همسایگان، بلکه بر عکس در گسترش تام تعاملات، همگرایی‌ها و دیالوگ‌ها با آنان بوده است اما حقیقت حتی از این (تعامل‌گرایی و همکاری طلبی) هم

فراتر می‌رود؛ آموزه‌های عمیق تاریخ ایرانی به دیپلماسی ایرانی نه تنها استقبال از همگرایی‌ها و مشارکت‌های منطقه‌ای و اراده به حسن همسایگی بلکه شناسایی و ستایش ارزش‌های ملل همسایه است. باز هم فراتر از این، آن‌ها فقط پرهیز از سیاست‌های خصومت بلکه حتی پرهیز از سیاست‌های رقابت است. رقابت کوششی است که در آن چیزی از کسی دریغ و به توشه فرد اضافه می‌شود. (Fidler, 1992:2) این در حالی است که در فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی بسیار کمتر اصل دریغ داشتن و بسیار بیشتر اصل اعطاگری وجود داشته است؛ اعطاگری در معنای انتقال ارزش‌ها، اثرگذاری‌ها، الهام‌گری و ... اغلب پذیرفته شده است که به سختی می‌توان نشانه‌ای از سلطه‌گری بر ملل همسایه از سوی ایران مشاهده کرد. اگر سلطه‌گری نبوده، به جای آن چه بوده است؟ فرهنگ ایرانی و ایرانیان از گذشته تاکنون الهام‌گر آزادی و استقلال بوده‌اند. فرهنگ ایرانی اعطاگر بوده و این است معنای سلطه‌گر نبودن ایران.

اگر اعطاگری فرهنگ و جامعه ایرانی در معنای فوق پذیرفته شود، آنگاه از پذیرش این نتیجه ناگزیر خواهیم بود که هر دولت ایرانی که بخواهد در سیاست خارجی خود این اصل تاریخی ایران (الهام‌گری آزادی و استقلال ملت‌ها) را نقض کند علیه زمینه و تاریخ خود و، بنابراین، علیه تمامیت، هستی و امنیت خود اقدام کرده است. لاجرم، از لحاظ عقلی، دولت ایرانی ملزم به کمال سیاست‌های همسایگی است که، در نهایت، خود به ایده برادری در سیاست خارجی می‌رسد و، در این میان، نظام جمهوری اسلامی ایران بیشتر از هر دولت دیگری به لحاظ دکترینی و نیز حسب ایده‌ها و آرمان‌های رهبر بنیانگذار خود متعهد به این نظریه است.

هویت و غیریت در نظریه ایرانی - اسلامی همسایگی و مسئله فراروندگی ایران

با وجود اهمیت فوق‌العاده همسایه در نظریه ایرانی - اسلامی همسایگی، این نظریه در اساس خود رهیافتی در خصوص همسایگان نیست و از طریق همسایه یا همسایگان قابل درک نمی‌شود، بلکه این نظریه رهیافتی برای تلبور و جریان‌یابی ظرفیت‌های

فرهنگی - روحی ایران است که، در مقام یک رهیافت زمینه‌ای و مادر، راه را برای انواع دیگر توسعه و پیشرفت هموار و تمهید می‌کند.

همسایه یا اغیار، از نگاه مشهور پست‌مدرن^۱ها، نقش مهمی در تعریف هویت دارد. توجه به این عبارت پست‌مدرن‌ها که می‌گویند: من این هستم، چون آن نیستم. از این رو، همسایگی از نگاه پست‌مدرن‌ها گام اول در تمایز از غیر و، بنابراین، گام اول در شکل‌گیری هویت است. در این معنا، همسایگی عامل بیگانگی و غیریت‌سازی است. این عبارت پست‌مدرنیستی سخنی بیشتر مشهور است تا درست. هویت بدون غیریت و بدون آگاهی [به هویت] هم وجود دارد. هویت مقدم بر غیریت است و این هویت است که غیریت را می‌آفریند، نه آنکه مولود آن باشد. در واقع، غیر و غیریت هویت نمی‌آفریند بلکه آن را برجسته می‌سازد و به عرصه آگاهی می‌کشاند. بنابراین، هستی‌های جمعی و گروه‌های انسانی نیاز ذاتی به تبلور خود از طریق غیریت‌سازی ندارند. به خوبی قابل تصور است که اجتماعات خاص بشری از طریق تشریک مساعی و همکاری‌ها می‌توانند خود را تکامل بخشند و به برجستگی بکشانند. با این نگاه به هویت، سیاست همسایگی رقابتی از طریق شدت همزیستی‌گرایی در سطح منطقه است! فقط کشوری با ظرفیت‌های نرم و فکری بیشتر می‌تواند در اتخاذ سیاست‌های همسایگی تقدم و ابتکار عمل به خرج دهد. هر چه یک قدرت یا دولت پتانسیل‌های منطقه‌ای بیشتری داشته باشد بیشتر شایسته و مقتضی است که به جای اولویت استراتژی‌ها و رهیافت‌های نظری و وسیع به رهیافت همسایگی توجه کند. (Jackson, 2006:6)

همسایگی مولود قدرت و اقتضائات عینی و یا گونه‌ای جاری شدن ناگزیر قدرت نرم است، به همان اندازه که رهیافتی اخلاقی - انسانی در روابط بین‌الملل است. هر کشوری که در اتخاذ این رهیافت، هوشیاری، اثرگذاری و ابتکار بیشتری به خرج دهد به همان اندازه بیشتر مالک آینده (آینده حیات منطقه‌ای) می‌شود (Jackson, 2006)، زیرا

موضوع سیاست همسایگی انسان و فرهنگ و متغیرهایی است که بعدها ریشه می‌گیرند و، از آن موضع، ابعاد مادی و عینی می‌یابند، برخلاف سیاست‌های مبتنی بر اندیشه دولت ملی که ابتدا بر تأمین منافع مادی و گسترش نفوذ و سپس بر ابعاد فرهنگی و معنوی متکی است.

گفته شد، گسترش روابط همسایگی و بهره‌مندی همگانی از مزایای عمیق و گسترده آن مستلزم اقبال به روش‌هایی غیرسیاسی و غیردولتی است، اما این منوط به آن است که قبلاً معلوم شده باشد. در مناسبات میان دولت‌های همسایه، کفه نفوذ و مرجعیت و حس عظمت تاریخی و فرهنگی به سوی کدام دولت و کشور سنگینی می‌کند. گسترش روابط همسایگی آغازی یکجانبه از سوی دولتی است که حس عظمت و مرجعیت در آن قوی‌تر است و تداومی چندجانبه دارد و هدف نهایی آن نیز همه‌جانبگی است. این هدف نهایی (همه‌جانبگی) ساخته‌شدنی نیست، احیاشدنی است. در واقع، ظرفیت‌ها برای همسایگی پس از آنکه در طی مناسباتی طولانی و روابطی تاریخی و گسترده، به تدریج، به وجود آمد یا پس از آنکه ظرفیت‌های آن ایجاد شد، درک‌شدنی و، سپس، احیاشدنی است. حال، اگر قرار باشد به نحوی هوشیارانه و آگاهانه و از سوی یک دولت مبتکر محیط اخلاقی و روحی بین اجتماعات (نه دولت‌های) منطقه که قبلاً وجود داشت احیا شود، شرط اساسی آن عدم اتخاذ سیاست‌های نفوذ از سوی دولت مبتکر است. این شرط از آن رو اساسی است که تاکنون همواره دولت‌های ضعیف‌تر منطقه عادت داشته‌اند به روابط آشکار و پنهان با قدرت‌های خارج از منطقه، با وجود تمایل قدرت بومی یا همزمن منطقه‌ای، اقدام کنند تا در برابر هر نوع اقدام غیرمترقبه قدرت برتر منطقه‌ای ضریب امنیت بالاتری داشته باشند. (Lin, 2010)

در واقع، سیاست همسایگی سیاست معطوف به عدم اراده نفوذ یک‌طرفه در کشورهای دیگر است که با این حال، به نحوی متناقض‌گونه، موجب گسترش همه‌جانبه‌مراودات و روابط و عملاً نفوذهای متقابل می‌شود. این بدان معناست که نفوذ مستلزم سیاست‌های عدم نفوذ است. باور اصیل به عدم استیلا بر ملت‌های همجوار، در

نهایت، موجب گسترش نفوذ می‌شود، چیزی شبیه به این ضرب‌المثل ایرانی، البته در مقیاسی خردتر، که آدم خوش حساب شریک مال مردم است. در گسترش متقابل نفوذها، دولت‌هایی که از ذخایر فکری - فرهنگی بیشتری برخوردار باشند بیشتر نفوذ می‌کنند و کمتر نفوذ می‌پذیرند و ایران در منطقه خود در رأس چنین کشورهایی است. در نظریه ایرانی-اسلامی همسایگی، برای ایران نفوذ هدف نیست، امری موجود و طبیعی است که باید آن را گسترده و از آن فراتر رفت. نفوذ اقتصادی و سیاسی دولت ایران در محیط پیرامونی خود و حتی نفوذ فرهنگی آن هدف بزرگی در سیاست خارجی اش نیست. سیاست خارجی ایران هنگامی که طی یک منطقه‌گرایی موفق در سیاست خارجی اش به اهداف متصور خود برسد، تازه زمینه برای گسترش و تحقق ظرفیت‌های فرهنگی آن فراهم شده است. به عبارت دیگر، ایران و کارکردهای ممکن آن در عرصه‌های فرامرزی لزوماً در اهداف تعریف‌شده دیپلماتیک دولت آن تمام نمی‌شود، بلکه بعد از تحقق این اهداف، یعنی نیل به گسترش مطلوب مناسبات منطقه‌ای اش، تازه تبلورات جهان ایرانی و الهامات اخلاقی یا روحی آن آغاز می‌شود، زیرا زمینه برای آن مساعد شده است. در این صورت، درک ایران یعنی درک فرارونده بودن آن.

نتیجه‌ای که از این اصل می‌توان گرفت آن است که رهیافت منفعت‌طلبی، نفوذ و بهره‌مندی‌های مادی و پرستیژی وجه مسلط و برتر نظریه ایرانی همسایگی نیست. این فراروندگی به چه معناست؟ نظریه ایرانی-اسلامی همسایگی دو ریشه دارد یا بگوییم بر دو فرض اساسی استوار است: درک هوشیارانه از عمق تاریخی ایران و، بر این اساس، درک هوشیارانه به قوه فراروندگی آن در پیرامون خود. نظریه همسایگی یک اراده هوشیارانه و اخلاقی است برای ترکیب آن دو فرض با قوه اسلامی موجود در تاریخ جدید ایران، که با ظهور رهبری امام خمینی^ع و تأسیس دولت جمهوری اسلامی پدیدار شده است. نظریه همسایگی معتقد است داعیه‌ها و رسالت‌مآبی اخلاقی نظام جمهوری اسلامی که در تطابق و هم‌جنسی با فحوای مذهبی فرهنگ باستانی ایران است باید در سیاست خارجی [همچون سیاست داخلی] کنونی ایران موضوع تعقل قرار بگیرد و به

بنیاد سیاستگذاری‌ها تبدیل گردد. نظریه همسایگی کوشش برای انتقال «ملایمت فرهنگی ایران تاریخی» از ناخودآگاه ذهن یا امر بالقوه به سوی آگاهی یا فعلیت یافتن است. «جمهوری اسلامی» ماهیت مذهبی تاریخ ایران را بر ما اثبات می‌کند و نشان می‌دهد که «ایران» و سیاست خارجی اصولی آن با نفوذهای اقتصادی و سیاسی و حتی فرهنگی تعریف نمی‌شود و اصولاً رهیافت منفعت‌طلبی، گسترش جغرافیایی و بهره‌مندی‌های مادی و پرستیژی وجه مسلط و برتر در سیاست خارجی ایده‌آل نیست. به همین منوال، در نظریه ایرانی-اسلامی همسایگی نیز رهیافت پرستیژ و سود یک وجه اساسی و اصلی نیست.

از رقابت‌های حسابگرایانه به سوی مشارکت‌طلبی

وجه برتر نظریه همسایگی اراده اخلاقی خالصانه آن است. آن نیز بر این فرض دینی استوار است که منابع حیاتی برای ادامه زیست انسان‌ها و گروه‌های انسانی منابعی کاهش‌یابنده نیست و سفره پربرکت زمین برای همه ملت‌ها در شرایط عادلانه منابع حیات را در خود دارد، بنابراین، رقابت اصلاً ضروری نیست؛ به جای آن، مشارکت‌ها ضروری است و ضرورت این مشارکت - چنان‌که بیان شد - برای یک دولت قدرتمند منطقه‌ای بیشتر از همسایگان ضعیف‌تر آن است. معنای مشارکت در نظریه همسایگی با مشارکتی که دانش روابط بین‌الملل برای دولت - کشور معرفی می‌کند کاملاً از هم متمایزند. در تفکر دولت - کشور، دوست‌ورزی و مشارکت‌طلبی‌ها همچون ابزار است، نه هدفی فی‌نفسه. در تفاهمات دیپلماتیک که از سوی دولت‌های ملی صورت می‌گیرد، حقیقت مسئله عبارت از نزدیکی ورزی‌های حسابگرایانه است که با هدف افزایش منافع ملی، پرستیژ ملی، قدرت ملی، ثروت ملی و دیگر ارزش‌های وابسته به «نظریه ملیت» صورت می‌گیرد. همکاری‌طلبی یا نزدیکی ورزی‌های فرصت‌طلبانه و حسابگرایانه^۱ -

1. Rational

که گرایش اصولی دولت ملی در سیاست خارجی اش است و با هدف افزایش منافع ملی صورت می‌گیرد - با تقویت برداشت‌هایی از همان‌گونه در طرف مقابل علیه هدف خود عمل می‌کند. در نتیجه، می‌خواهد امنیت بیافریند اما ناامنی به وجود می‌آورد، چراکه دولت مقابل نیز با همین هدف (هدف برای خود خواستن، برخلاف منافع دولت یا دولت‌های دیگر) است که به گسترش مشارکت‌ها و همکاری‌ها دست می‌یازد. مشارکت‌خواهی‌های دولت ملی به گسترش ذهنیت مشارکت و ارتقای آن به اخلاق همکاری منتهی نمی‌شود. بدین ترتیب، مشارکت‌طلبی دولت‌ها در نظام بین‌الملل کنونی ابزاری در مسیر افزایش دسترسی‌های دولت ملی به منافع بیشتر، ولو به ضرر دولت‌های دیگر، است. پس، مشارکت‌طلبی دولت ملی، به جای آنکه مشارکت باشد، گونه‌ای برتری‌طلبی و بیشینه‌خواهی در قالب مشارکت‌طلبی است. دولت ملی، بنا به خصلت ملی‌اش، دولتی ذاتاً امپریالیست است، حتی اگر در عمل، دولتی فرومانده باشد. از این رو، برای دست یافتن هژمون بومی به نفوذ فرهنگی کهن خود باید با اندیشه ناسیونالیستی برتری خداحافظی کرد.

رویکرد همکاری و مشارکت ظاهراً رویکرد همه دولت‌های ملی در زمانه حاضر است. طبیعی است که دولت جمهوری اسلامی ایران نیز به این رهیافت عمومی دولت‌های ملی عصر کنونی، به عنوان یک عرف بین‌المللی، متعهد است. در واقع، سیاست خارجی جمهوری اسلامی، خاصه اگر گفتارهای حضرت امام را مدنظر قرار دهیم، با عمل مشارکت‌طلبی دولت‌های ملی مخالفتی ندارد، بلکه آغاز فکری (نظری) و انتهای عملی این رهیافت را به دلایلی که گفته شد مطلوب نمی‌انگارد. سؤال اساسی این است که مشارکت‌طلبی در سیاست خارجی، این بار به عنوان یک اصل اخلاقی و فکری، چه شکل یا هیئتی می‌تواند بیابد؟ بهتر است این پرسش را در قالب نظام جمهوری اسلامی ایران مطرح کنیم: دلایل خاص یا دلایل ویژه ایرانی رویکرد همکاری‌طلبی چه می‌تواند باشد؟ به عبارت دیگر، اگر بنخواهیم مشارکت‌طلبی را به

عنوان یک رهیافت برای سیاست خارجی دولت جمهوری اسلامی از نظر ابعاد عملی تعریف کنیم و دلایل تاریخی بنیادین برای آن رقم بزنیم، و نیز اگر بخواهیم آن را در یک قالب نظری و مفهومی درک کنیم، و اگر بخواهیم گستره فرهنگی ممکن آن را نیز در نظر آورده باشیم، در این صورت، بر این رویکرد ایرانی همکاری طلبی و مشارکت خواهی چه نام و عنوانی باید گذارد؟ پاسخ در تفکر و سیاست همسایگی است و آن همین سیاست های کنونی همکاری طلبی و حُسن همجواری است که دولت جمهوری اسلامی ایران در سطوح روابط همسایگی و منطقه‌ای اش پی می‌گیرد.

نکته اساسی آن است که سیاست همسایگی قبل از آنکه مشخصه رفتارها و تصمیمات خاصی از سوی یک دولت باشد، یعنی قبل از آنکه مجموعه‌ای از رویکردها، خط‌مشی‌ها و سیاست‌ها باشد، گونه‌ای طرز تفکر و رهیافت است، یعنی یک نظریه در معنای موسع آن است. اما قبل از آنکه یک نظریه باشد، در اساس خود، یک گرایش اخلاقی یا انسانی یا دینی است؛ همسایگی محصول ارزشمند دانستن کثرت است و ارزشمند داشتن کثرت و تنوعات بشری خود محصول جاافتادگی این تفکر است که من با دیگران برابرم و مهم‌تر، این برابری را می‌پسندم.

نظریه ایرانی - اسلامی همسایگی و پاسخی به معمای امنیت در دانش

روابط بین الملل

بیان شد که رونق و گسترش فرهنگ ایرانی - اسلامی در ادوار قبل نه در مرز گذاری‌ها و غیرت آفرینی‌ها بلکه در کشش دوسویه و هم‌سویی ورزی بوده است اما فراتر از این، نظریه همسایگی حاوی توجه و درک عمیق به ماهیت اخلاقی و انسان‌دوستانه فرهنگ ایرانی است. در این فرهنگ، همان اندازه که نفوذ و گسترش امری مفروض و پذیرفتنی است، تسلط و غلبه گرایی واقعیتی کمیاب و نادر است. تاریخ فرهنگ ایرانی - اسلامی مؤید این فرضیه روابط بین‌المللی است که میزان امنیت من مستقل از میزان امنیت همسایه من نیست؛ هر میزان افزایش امنیت همسایه من، به طور زمینه‌ای، افزایش امنیت من است.

در واقع، امنیت یک نفر امنیت همه است. (Roosevelt, 2010:12) فرضیه یادشده کاملاً بر خلاف مفروضه دولت ملی است که افزایش امنیت من کاهش امنیت دیگری است (معمای امنیت). برخلاف مفروضه مندرج در سیاست خارجی دولت ملی^۱ که تحت تأثیر غرایز قبیلگی، اگر بتواند، می خواهد به عنوان یک دولت امپریالیست جهان را بسط و یک کاسه سازد تا مزاحمی برای افزایش امنیت و توسعه خود نداشته باشد. (پوپر، ۱۳۶۴)

در سیاست ایرانی-اسلامی همسایگی، تنهایی و انزوا خود مزاحمت است. در سیاست همسایگی، همه دولت های منطقه «باید» عادلانه (اما نه لزوماً به نحوی برابر) مجال ایفای نقش بیابند، زیرا هر میزان کیفیت یابی بازی بازیگران سیاست همسایگی را بیشتر به هدف نزدیک می کند. هر میزان نفوذ و افزایش برتری یک کشور یا قدرت رهبری آن در سطح منطقه باشد به همان اندازه مشارکت کیفی دیگر کشورهای همسایه را با آن دولت در هدایت ساز و کارهای منطقه ای ایجاب می کند. افزایش توان رهبری یک قدرت منطقه ای با افزایش نیاز آن قدرت به آرامش در منطقه هم سنگ است. (Ayendt, 1968: 109-111, 113-115) سیاست همسایگی به این نتیجه می رسد که ناخدا فقط دریاهای آرام را می پسندد. نظریه ایرانی-اسلامی همسایگی، حتی فراتر از ضرورت مشارکت، معتقد است که قدرت منطقه ای یک دولت هر چه بیشتر باشد ضرورت دوستی ورزی آن بیشتر است، بر خلاف هنجار بین المللی دوران مدرن که می گوید قدرت دولت هر چه بیشتر باشد انحصارگرایی آن (دریغ داشتن منابع ثروت از دیگران) بیشتر است. این پاسخی است به معمای امنیت در نظریه های رایج امنیتی.

هدف نظریه همسایگی احیای امر کهن در حیات منطقه ای، یعنی شور ناخودآگاه زندگی یا جریان خود به خودی شعف و رضایت از طریق تعاملات جوامع منطقه بدون هیچ گونه منطق نظم دهنده خشونت آمیز، است. هدف تضمین جوشش خلاقه کنش های انسانی در سطحی فراتر از مرزها و ترتیبات دولتی است. اما در این میان، نقش دولت چیست؟

سیاست همسایگی مستلزم یک دولت تسهیل‌گر، آگاهی‌دهنده، صرفاً متعهد به اقدامات زمینه‌ای، نهادساز و تجسم‌بخش است به گونه‌ای که صورت نهادین روندها و فضایل موجود باشد. این دولت باید امور محصل و موجود را قانونی و رسمی و نهادینه سازد و آنها را تقویت و تسریع کند. شاید بتوان گفت بزرگ‌ترین کار دولت در نظریه ایرانی-اسلامی همسایگی می‌تواند این باشد که به این نظریه معتقد باشد. در پرتو اعتقاد به این نظریه، خط‌مشی‌ها و رفتارها حول اصول آن شکل گرفته، تنظیم می‌شود. مهم آن است که دولت معمار و طراح نظریه همسایگی نیست، حتی عامل اجرای آن هم نیست؛ دولت در سیاست خارجی صرفاً تسهیل‌گر گرایش‌های بیرونی جامعه و فرهنگ ایرانی است. در نظریه ایرانی-اسلامی همسایگی، دیپلماسی ایرانی کارگزار فرهنگ ایرانی-اسلامی است. بر این اساس، این دولت کنترل‌گر آماده‌نمایش خشونت (ولو مشروع)، جهانگرا، اسیر ایده‌های انتزاعی (مثل الزام برنامه‌ریزی مرکزی) می‌باشد. چنان‌که گفته شد، هر چه یک دولت پتانسیل‌های منطقه‌ای بیشتری داشته باشد بیشتر به آن نیاز دارد که، به جای اولویت‌دهی به هیافت‌های جهانگرایانه و برنامه‌ریزانه و ایدئولوژیک، به هیافت‌های خاص و محدود همسایگی توجه کند. ایفای نقش جهانی از سوی ایران در صورتی است که بتواند جایگاه متمایز منطقه‌ای داشته باشد. ایران به دلیل آنکه بنیاد فرهنگ آن بر رواداری، ستایش‌گری، شناسایی و ملاحظه ارزش‌های اخلاقی جوامع و ملت‌های همجوار استقرار دارد اصولاً نمی‌تواند امپریالیست باشد. دولت ایرانی، نه آنکه حسب قول مشهور هیچ‌گاه نظامی‌گرا نبوده، بلکه اصولاً نمی‌تواند نظامی‌باشد و نمی‌تواند حتی اگر قدرتمند باشد، برنامه‌های مبتنی بر سیاست قدرت را به پیش ببرد. شاید، اعمال نفوذ سیاسی یک‌طرفه (اصل پذیرفته شده در پارادایم ملت-کشوری) اصولاً برای دولت ایرانی-اسلامی کار دشوار و مطرود است. نفوذ سیاسی محصول کنترل خوب بر دولت دیگر یا دولت‌های یک منطقه است. مشخصه تاریخی ایران نفوذ سیاسی نیست بلکه نفوذ فرهنگی است. با وجود این در گستره وسیعی این توافق میان تحلیل‌گران وجود دارد که زمینه‌های منطقه‌ای ایران مساعدت‌های فراوانی برای توسعه

اقتصادی و اجتماعی ایرانی فراهم می‌کنند. می‌دانیم که در تعامل بازیگر و محیط چهار حالت می‌تواند پدید آید:

- آمادگی بازیگر و مساعد بودن محیط (بهترین حالت)؛

- آمادگی بازیگر، نامساعد بودن محیط؛

- مساعد بودن محیط و عدم آمادگی بازیگر؛

- عدم آمادگی بازیگر و نامساعد بودن محیط.

نظریه ایرانی- ایرانی همسایگی می‌کوشد بیان کند که به نحوی جالب توجه شرایط تاریخی و کنونی گرد هم آمده است و، در مجموع، وضعیت را پدید آورده‌اند که متناسب با شرایط نوع اول است و این نه فقط فرصتی بی‌بدیل برای سیاست خارجی ایران که، دقیقاً به همان اندازه، فرصتی برای انسانی‌تر ساختن شرایط زیست همه ملت‌های منطقه نیز می‌باشد، امکانی که طی آن ملت‌های منطقه از خشونت‌های نظم‌ساز و طراحی‌های راهبردی ابرقدرت‌ها رهایی می‌یابند و در روابطی آزادانه با یکدیگر، امکان بازتولید شرایط تمدنی کهن (ماقبل مدرن) را می‌یابند، شرایطی که طی آن دانشمندان برجسته، اختراعات بزرگ، پیشرفت‌های علمی و ... در متن مناسبات متنوع و آزادانه میان جوامع منطقه‌ای واقعیت می‌یافت.

شاید تاکنون روشن شده باشد که هدف این مقاله ارائه یک نظریه روابط بین‌الملل و افزودن آن به دیگر نظریات روابط بین‌الملل نیست. حتی، هدف این نوشتار ارائه یک نظریه انقلابی یا خلفی برای مجموعه دانش و دیسپلین روابط بین‌الملل هم نیست. در واقع، هدف این نوشتار ارائه مدخلی مفهومی برای آغاز یک سیاست خارجی مابعد تجربه، خاص شرایط جدید ایران و مبتنی بر افکار و ارزش‌های دینی- اخلاقی است که مدنظر بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی بوده است. کشورهای اندکی می‌توانند مستعد تفکرات و خط‌مشی‌های برخاسته از نظریه همسایگی به حساب آیند اما ایران انقلاب اسلامی در رأس این کشورهاست.

نتیجه گیری

پیشنهاد نظریه همسایگی به عنوان نظریه سیاست خارجی جمهوری اسلامی بر گزاره‌های ذیل استوار است و ما می‌کشیم آنها را حسب ترتیب منطقی فهرست نماییم:

۱. همسایه آغاز سیاست خارجی یک دولت است (با وجود این نمی‌توان از گزاره‌های دیگر غافل ماند).

۲. همسایه بودن مرحله‌ای فروتر از «همسایگی» است؛ همسایگی گسستی اخلاقی یا انسانی از واقعیت جغرافیایی همسایه بودن است. همسایگی پایان جغرافیا و آغاز مناسبات انسانی است.

۳. همسایگی رهیافتی اخلاقی است، نه یک سیاست دکترینی و، از این رو، ما را در موضع یک ایستار انقلابی در برابر دانش موجود روابط بین‌الملل قرار می‌دهد.

۴. رهیافت انقلابی نظریه همسایگی آن است که توسعه، امنیت و دیگر ارزش‌های اساسی، اصولاً، مفاهیمی منطقه‌ای‌اند، نه ملی، و باید در همان سطح درک شوند و موضوع قضاوت قرار گیرند و عرصه اقدام واقع گردند.

۵. در این نظریه، درک‌های سطح ملی از مفاهیمی مانند توسعه و امنیت درک‌هایی نه فقط نادرست و غیر واقعی، بلکه مخرب و هرزبرنده هستند.

۶. این نظریه می‌گوید: افزایش امنیت من در افزایش امنیت همسایگان من است. برخلاف نظریه امنیت در پارادایم ملت - کشوری (امنیت ملی) که محتوی این فرض است که افزایش امنیت من کاهش امنیت دیگری است. (معمای امنیت).

۷. (به نحوی مشابه)، در این نظریه، نفوذ یکجانبه من (نفوذ از سوی دولت ملی) نفوذی پرهزینه، گذرا و کم‌دوام است و به گسترش حس ناامنی در منطقه می‌انجامد، اما نفوذهای متقابل، روندی کم‌هزینه، پرفایده و مداوم است و حس امنیت را در منطقه می‌گستراند.

۸. نظریه همسایگی به طرح این اتهام علیه دولت ملی می‌پردازد که مشارکت طلبی را برای برتری طلبی یا با تقدم فرض تخصیص منابع بیشتری برای خود می‌خواهد.

حال آنکه در نظریه همسایگی «مشارکت» خودش هدف است یا بگوئیم هدفی فی نفسه است.

۹. نظریه همسایگی، با ستایش کثرت، می گوید هرچه بازیگران منطقه‌ای بازیگری مستقل تر و کیفی تری داشته باشند، شور ناخودآگاه زندگی در جوامع منطقه و میان مردمان آن فزون تر می شود. آرامش و خرسندی انسان‌ها در حالت فقدان یک بازیگر نظم‌دهنده خشونت‌آمیز بزرگ‌ترین هدف ممکن در یک سیاست منطقه‌ای است.

۱۰. سفره خداوند در زمین منابع حیاتی برای همه گروه‌های بشری رابه صورت عادلانه در خود دارد. از این رو، رقابت برای بیشینه‌سازی منافع ضروری نیست؛ همکاری‌ها برای تسهیل آن ضروری است. اما این حقیقت دینی مستلزم وجود دولتی شجاع و بهره‌مند از ظرفیت‌های فکری بالاتر است که بتواند ابتکار عملیاتی‌سازی این رهیافت را در دست گیرد.

۱۱. (در این مسیر،) اعتماد ورزیدن، مقدم بر جلب اعتماد (یا اعتمادسازی)، یک ریسک ضروری در نظریه همسایگی است. در این نظریه تا حدی حال ملی برای آینده منطقه‌ای پس انداز می شود یا تا حدی نیروی دستاوردهای ملی برای دستاوردهای همگانی تر هزینه می شود.

۱۲. در نظریه همسایگی، خوشبختی باید منطقه‌ای باشد. «تنها - خوری» واقعیتی غیر اخلاقی، مزیتی کم دوام، دستاوردی پر زحمت و، بنابراین، عقلانیتی بالنسبه ضعیف است.

۱۳. نظریه همسایگی از ظرفیت و اراده یک دولت برای آغاز روندهای انسانی تر و، به همان اندازه، مفیدتر و نیز همگانی‌تر در سیاست‌های منطقه‌ای حکایت می کند.

۱۴. در این نظریه، هر دولت قدرتمند منطقه‌ای که استقلال و آزادی بیشتری برای ملت‌های منطقه خود قایل باشد، به همان میزان، بیشتر مالک آینده می شود.

۱۵. این نظریه می‌گوید که، برخلاف ارزش‌های حاکم در پارادایم دولت‌های ملی، بزرگ‌ترین نیاز دیپلماسی یک قدرت منطقه‌ای نیل به رضایت و خرسندی جوامع و دولت‌های کوچک‌تر منطقه است؛

۱۶. این نظریه معتقد است ایجاب تاریخ ایران برای دیپلماسی ایرانی-اسلامی نه حتی استقبال از همگرایی و همکاری‌ها - که گرایش بدیهی اغلب دولت‌های ملی است - بلکه شناسایی و ستایش ارزش‌های ملل همسایه است. در جمهوری اسلامی ایران، این نظریه محتوای انسانی بیشتری می‌یابد و ایجاب گرا تقاضای برابری طلبی به برادری طلبی می‌گردد که این همانا محتوای اساسی تفکرات سیاست خارجی امام خمینی علیه السلام نیز می‌باشد.

۱۷. نظریه همسایگی کوششی برای انتقال «ملایمت فرهنگی ایران تاریخی» از ناخودآگاه یا امر بالقوه به سوی آگاهی یا فعلیت یافتن است؛

کتابنامه

آرون، ریمون (۱۳۵۵). *جامعه‌شناسی کشورهای صنعتی*، ترجمه رضا علوی، تهران، کتاب‌های سیمرغ.

ریموند پوپر، کارل (۱۳۶۴). *جامعه‌بازو دشمنان آن*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی.

Anderson, Brian C. & Aron, Roy (1997) *The Ticorer of Political*. New York: Rowan and Littlefield Pub'soinc.

Ayendt, Hannah (1968) *Imperialism: Part Two of Totalitarianism*. New York and London: Harcourt Brace Tovanovitch.

Bary, Ton & Others (2005) "A Global Good Neighbor Ethic For International Relations". *Foreign Policy in Focus*. May.

Chuny, Chien - Peng (2010) *China's Multilateral Cooperation in Asia and the Pacific*. Institutionalizing Beijing's Good Neighbor Policy. London and N.K.: Routledge.

Dalton Lin, K. (2010) "Good Neighbor or Bad Neighbor? Explaining China's Neighborhood Policies". Prepared for the 16th Annual North America Taiwan Studies Conference. June.

Fidler, David (1992) "Competition law and International Relations". *The International Law and Comparative Law Quarterly*. July. No.3.

Feeffer, Jhon (2006) China Nurtures "Good Neighbor Policy" in Asia. Asia America Issues.

Jackson, Steven F. (2006) "China's Good Neighbor Policy: Relations with Vietnam and Indonesia In Comparative Context". Presented to the International Studies Association Annual Meeting. San Diego. Panel WD20 Chinese Foreign Policy. March.

Oakeshott, M. (1933) Experience and Its Modes. Cambridge.

Smith, Steve (2002) "United States and Discipline of International Relations". International Studies. Vol. 2. Review 4.

Roosevelt (2010) F.D. Address Before the Pan American Union, Documents relate to world war 2, see: ibiblio.org, 12 April.

Neighboring: key concepts see: PointsFlight.org

Mearsheimer (1998) The Tragedy of Great Power Politics. N.K.: Norton, Princeton, N.J. Princeton University Press.

Wang, Dong (2009) "Confidence Building Measures: European Experience and Asian Pacific Practices". 4th Berlin conference on Asian Security 28-30. October.

Zenonas, Norkus (2004) "Max Weber on Nations and Nationalism: Political Economy Before Political Sociology". Canadian Journal of Sociology. vol. 3.